

A Study of the Evolutionary Explanation of Religion from the Perspective of Richard Dawkins and Alister McGrath

Amrollah Qolizadeh*

Abstract

Richard Dawkins has taken an atheistic approach to the evolutionary explanation of the origin of religion. In this regard, he has used the hypothesis of "religion as a sub-matter" as well as the hypothesis of "Meme". Alister McGrath, on the other hand, criticizes his atheistic approach and finds his arguments deeply inadequate and unjustified. According to McGrath, a purely biological explanation of the origin of religion is incorrect and results from a confusion between biological evolution and cultural evolution. Incompatibility, lack of reason, cognitive bias, lack of distinction between the propositions of religion, lack of similarity between genes and memes are among the drawbacks of these two hypotheses. The problem with leading research is to visualize and measure the contrast between the two approaches. In this evaluation, we have used the library-documentary method in terms of collection and the analytical method in terms of arbitration. The results of the research show that although, on the whole, McGrath's bugs are useful and effective; But in some cases, he has not provided a sufficient and comprehensive explanation.

Keywords: Dawkins, McGrath, The Origin of Religion, Meme, Hypothesis, Evolution.

* PhD student Theoretical foundations of Islam University Islamic Sciences,
amrollah.gholizadeh@yahoo.com

Date received:2021/09/20, Date of acceptance:2022/01/17



بررسی تبیین تکاملی دین از دیدگاه ریچارد داوکینز و ایستر مک‌گرث

ام‌الله قلی‌زاده*

چکیده

ریچارد داوکینز با رویکرد الحادی به تبیین تکاملی منشأ دین پرداخته است. وی برای این منظور از فرضیه «دین به‌مثابه امری فرعی» و هم‌چنین فرضیه «مم» سود جسته است. درمقابل، ایستر مک‌گرث رویکرد الحادی وی را نقد کرده و ادله وی را عمیقاً ناکافی و ناموجه دانسته است. به‌نظر مک‌گرث، تبیین صرفاً زیست‌شناختی از منشأ دین نادرست بوده و ناشی از خلط میان تکامل زیستی و تکامل فرهنگی است. ناسازواری، فقدان دلیل، سوگیری شناختی، عدم تمایز میان گزاره‌های دین، و عدم مشابهت میان ژن و مم از اشکالات وی به دو فرضیه مزبور است. مسئله تحقیق پیش‌رو آن است که تقابل این دو رویکرد را به‌تصویر کشد و به‌سنجش گذارد. در این ارزیابی، برای گردآوری از روش کتاب‌خانه‌ای - اسنادی و برای داوری از روش تحلیلی سود جسته‌ایم. دستاورد تحقیق نشان می‌دهد که اگرچه درمجموع اشکالات مک‌گرث مفید و اثربخش است، اما در برخی موارد تبیین کافی و جامعی ارائه نشده است.

کلیدواژه‌ها: داوکینز، مک‌گرث، منشأ دین، فرضیه مم، تکامل.

۱. مقدمه

مسئله منشأ دین از مسائلی است که در دو قرن اخیر متفکران بسیاری را به تأمل واداشته است. در این میان، یکی از رویکردهایی که در تبیین منشأ دین همواره موردتوجه بوده

* دانشجوی دکتری، مبانی نظری اسلام، دانشگاه معارف اسلامی، amrollah.gholizadeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۷



رویکرد الحادی است. ملحدان سنتی هرکدام با رویکردهای متفاوت به تبیین منشأ دین پرداخته‌اند، چنان‌که از نظر فوئرباخ، فیلسوف آلمانی، «دین چیزی جز فرافکندن آرزوهای انسان» نیست (Harvey 1995). کارل مارکس با رویکرد جامعه‌شناسانه دلیل نیازمندی به خدا را از خودبیگانگی انسان‌ها از لحاظ اجتماعی و اقتصادی می‌داند؛ بنابراین، با وقوع انقلاب سوسیالیستی دیگر نیازی به دین نیست و به‌طور طبیعی برچیده خواهد شد (Pals 1996: 136-143). از نگاه زیگموند فروید، منشأ اعتقاد به خدا در اشتیاق انسان به شخصیت پدر است که در قالب اعتقاد به خدا فرافکنی می‌شود (Freud 2004: 172-173). در دهه‌های اخیر ملحدان جدید تلاش کرده‌اند تا تبیینی تکاملی از منشأ دین ارائه دهند. ریچارد داوکینز (ز ۱۹۴۱ م)، زیست‌شناس تکاملی، به‌عنوان بزرگ‌ترین مبلغ الحاد جدید، تلاش بسیاری کرده است تا برای دین منشأ داروینی ارائه دهد. در نقطه مقابل، الیستر مک‌گرت (ز ۱۹۵۳ م)، زیست‌شناس و الاهی‌دان مسیحی، در آثار متعددی رویکرد ملحدانه داوکینز را نقد کرده است. مقاله حاضر درصدد است اولاً، تقابل این دو رویکرد را به‌تصویر کشد و ثانیاً، این تقابل را ارزیابی کند. به‌لحاظ پیشینه بحث، مقالات و آثار متعددی تبیین منشأ دین با رویکرد الحادی را نقد کرده‌اند، اما اثری که بتواند به‌صورت تطبیقی مواجهه مک‌گرت با داوکینز را در زمینه تبیین تکاملی منشأ دین به‌تصویر کشد و ارزیابی کند یافت نشد.^۱

۲. تبیین منشأ دین از نظر داوکینز

از نظر داوکینز، تکامل قابلیت تبیین همه‌چیز را دارد. بنابراین، از نظر وی، دین و کارکردهایش باید تبیین تکاملی داشته باشد. اما او در این‌جا با اشکالی مواجه می‌شود و آن این‌که اقتضای نظریه تکامل آن است که انتخاب طبیعی همواره تغییرات مناسب و مفید برای یک گونه یا ارگانیسم را انتخاب، حفظ، و انباشت می‌کند و لذا بقای دین و کارکردهایش نیز باید برای ارگانیسم و گونه مفید باشد. بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود که وجه فایده دین به‌مثابه موضوع انتخاب طبیعی چیست و چگونه با تکامل قابل تبیین است؟ البته داوکینز گوش‌زد می‌کند که مقصود از فایده معنای ارزشی آن نیست، بلکه مقصود افزایش بقای ژن‌های فرد است. وی برای تبیین این مسئله میان ادیان ابتدایی و ادیان سازمان‌یافته فرق می‌نهد و برای ادیان ابتدایی از نظریه «محصول فرعی بودن دین»

(by product theory of religion) و برای ادیان سازمان‌یافته از نظریه «ممتیک» (theory of meme) استفاده می‌کند. در ادامه، هرکدام را به صورت جداگانه توضیح خواهیم داد.

۱.۲ نظریه محصول فرعی بودن دین

به نظر داوکینز، داروینیست‌ها میان تبیین تقریبی (proximat explanation) و تبیین غایی (ultimate explanation) فرق می‌نهند. تبیین تقریبی این‌که چرا احتراق در سیلندر موتور رخ می‌دهد این است که شمع جرقه می‌زند، اما در تبیین نهایی باید هدف طراحی این رخداد توضیح داده شود، به این معنا که رانش پیستون در سیلندر و چرخش میل‌لنگ ذکر شود (Dawkins 2006: 168). از نگاه وی، برای منشأ پیدایش دین باید به سراغ تبیین غایی رفت و سخنانی از این قبیل که دین تسلی بخش است، دین فهم علت وجودی ما را ارضا می‌کند، بدون دین اخلاق بی‌معنا می‌شود، دین مایه هم‌بستگی اجتماعی است، دین ساخته طبقه حاکم و عامل تخدیر طبقه فرودست است، و تبیین‌های دیگر، به فرض صحبتشان، همگی تبیین‌های ابتدایی و تقریبی‌اند (ibid.: 163).

بدین منظور، داوکینز در کتاب *توهم خدا* نظریه «محصول فرعی بودن دین» را مطرح می‌کند. به نظر وی، وقتی از ارزش بقای چیزی سخن می‌گوییم لازم نیست که آن چیز مستقیماً ارزش بقا داشته باشد، بلکه ممکن است محصول فرعی چیز دیگری باشد که آن چیز ارزش بقا دارد. داوکینز با ذکر مثالی در حوزه رفتارشناسی جانوری این نکته را توضیح می‌دهد. وی به رفتار شب‌پره در شب اشاره می‌کند که به سمت شعله شمع حرکت می‌کند. این رفتار مرگ‌بار تصادفی نیست و باید براساس انتخاب طبیعی توضیح داده شود. به نظر وی، می‌توان این رفتار جانوری را با کمک گرفتن از فیزیک نور تبیین کرد، بدین گونه که تا قبل از پیدایش نور مصنوعی، تاریکی شب فقط توسط ماه و ستارگان روشن می‌شد. پرتوهای گسیل شده از این اجرام آسمانی به‌طور موازی به زمین می‌رسد؛ به همین سبب، می‌توان از آن‌ها به‌عنوان قطب‌نما استفاده کرد، چنان‌که حشرات به‌منظور جهت‌یابی در شب از آن‌ها استفاده می‌کنند. اگر این اجرام نورانی در دوردست نباشند، پرتوهایشان دیگر موازی نیستند، بلکه واگرا می‌شوند و همین عامل موجب اشتباه در مسیریابی حشرات می‌شود و آن‌ها را به‌خطا به سمت پرتوهایی که از شمع می‌آید سوق می‌دهد. بنابراین، رفتار اشتباه شب‌پره محصول فرعی عملکرد قطب‌نمایی است که معمولاً سودمند است. به نظر داوکینز،

دین نیز نوعی کج‌روی یا محصول فرعی نامطلوب از گرایش روانی عمیق‌تری است که در شرایط دیگر یا زمان دیگر عمدتاً مفید بوده است. حال، سؤال این است که کدام ویژگی مفید بوده که به کج‌راهه رفته و دین را ایجاد کرده است؟ به‌نظر داوکینز، پاسخ این سؤال را باید در گرایشی از روان‌شناسی به‌نام روان‌شناسی تکاملی جست. از نظر روان‌شناسان تکاملی، همان‌طور که چشم اندامی تکامل یافته برای دیدن است، مغز هم مجموعه‌ای از ماژول‌ها یا اندام‌های تکامل یافته برای پردازش اطلاعات است. در مغز، ماژولی برای پرداختن به بستگان و رابطه خویشاوندی، ماژولی برای تبادلات دوجانبه، و ماژولی برای هم‌دلی میان یک‌دیگر، و ... وجود دارد. دین می‌تواند محصول کج‌روی چندین ماژول باشد؛ برای مثال، ماژول‌های تشکیل اتحاد و هم‌بستگی، ماژول‌های تبعیض قائل شدن به نفع اعضای گروه خودی و علیه بیگانگان، و سایر ماژول‌ها هر کدام معادل انسانی قوه جهت‌یابی شب‌پره‌اند که انتخاب طبیعی آن را به دلیل مفیدبودن برگزیده است، اما در پاره‌ای اوقات این اندام‌های مغزی مستعد کج‌روی و خطا می‌شوند و مانند رفتار مرگ‌بار شب‌پره دین را پدید می‌آورند (ibid.: 172-179).

۱.۱.۲ پاسخ مگ‌گرث

به عقیده مگ‌گرث، نظریه «دین به‌مثابه محصولی تصادفی» با اشکالاتی روبه‌روست:

۱.۱.۱.۲ ناسازواری

به‌نظر مگ‌گرث، داروین‌سِم جهان‌شمول، که داوکینز مدعی آن است، با هر مفهومی از غایت ناسازگار است و همان‌گونه که داوکینز در کتاب *River out of Eden* تصریح می‌کند، در این عبارت خلاصه می‌شود که «جهان هیچ طرح و هدفی ندارد و سراسر کور و بی‌رحم است» (Dawkins 1995: 133).

از این رو، فهم داوکینز از فرایند تکامل هر چهارچوب نظری‌ای را که در آن برخی نتایج تکامل ارادی و برخی تصادفی باشند رد می‌کند. او از نظریه «دین به‌مثابه محصول تصادفی» سخن می‌گوید، حال آن‌که از نظر وی همه‌چیز باید تصادفی باشد. به‌عقیده داوکینز، امور شاید ظاهراً طرح‌وار به‌نظر آیند، اما این طرح‌وارگی از کنار هم قرارگرفتن امور تصادفی ایجاد شده و اصولاً نقد داوکینز به ویلیام پِیلی در کتاب *ساعت‌ساز نابینا* بر همین اساس است (McGrath 2007: 56).

۲.۱.۱.۲ فقدان دلیل

اشکال جدی‌تر به نظریه «دین به‌مثابه محصول فرعی تصادفی» فقدان دلیل متقن است. به‌نظر مک‌گرث، داوکینز از روش علمی که مدعی پیروی از آن است خارج شده است و به‌جای ارائه دلیل متقن از گمانه‌زنی بهره می‌جوید. البته به‌عقیده مک‌گرث، داوکینز در همین مبحث، نظریه خویش را به‌گونه‌ای مغالطه‌آمیز تقریر می‌کند؛ یعنی ابتدا از واژه «امکان» استفاده می‌کند و سپس در چند سطر بعد بدون ارائه هیچ‌گونه دلیلی واژه «است» را به‌کار می‌گیرد و نظریه خویش را به مخاطب القا می‌کند (ibid.: 56-57).

۳.۱.۱.۲ دوری بودن استدلال

به‌عقیده مک‌گرث، تبیین طبیعی از منشأ دین که داوکینز آن را مطرح می‌کند ادامه همان رویکردی است که فوئرباخ، مارکس، و فروید مطرح کرده‌اند؛ به این معنا که هیچ‌گونه حقایق معنوی در خارج وجود ندارد و اگر مزیتی برای دین بیان شود، کاملاً ذهنی است. از آن‌جاکه این نوع تبیین نتیجه‌اش را پیش‌فرض می‌گیرد، استدلالی دوری است.^۲ این استدلال با فرض این‌که خدایی وجود ندارد آغاز می‌شود و سعی می‌کند تبیینی از خدا ارائه دهد که با این فرض سازگار باشد (ibid.: 57).

۴.۱.۱.۲ سوگیری شناختی

اشکال دیگری که مک‌گرث در زمینه تحلیل منشأ دین به داوکینز مطرح می‌کند آن است که داوکینز در تحلیل دین برخی ویژگی‌های دین را به‌مثابه ویژگی فراگیر تلقی کرده و از سایر ویژگی‌ها غافل شده است. وی از این اشکال به «سوگیری شناختی» (cognitive bias) تعبیر می‌کند. سوگیری شناختی به‌نظر مک‌گرث یکی از ویژگی‌های اساسی روان انسان است؛ به‌طور عام این سوگیری ناآگاهانه در باورهایی که به درستی آن‌ها تمایل داریم به عنوان نگه‌دارنده وضع موجود باورها به‌کار گرفته می‌شود. به‌عقیده مک‌گرث، کتاب توهم خدای داوکینز نمونه‌ای شگفت‌آور از سوگیری شناختی است که مؤلفش شواهد مناسب برای دیدگاهش را برجسته می‌کند و شواهدی را که مخالف دیدگاهش است در نظر نمی‌گیرد. به‌عقیده مک‌گرث، در عین حال که سوگیری شناختی کمک می‌کند تا با جهانی پیچیده مواجه شویم، اما موقعیت‌هایی وجود دارد که می‌توان تأثیرات سوگیری شناختی را

به‌حداقل رساند. استفاده درست از روش علمی کمک می‌کند که سوگیری شناختی کاهش یابد و در مواردی حذف شود، اما داوکینز از روش علمی در تلقی‌اش از دین بهره نمی‌برد (ibid.: 61-62).

۵.۱.۱.۲ اعتقاد به خدا یا دین

داوکینز درصدد است تا تبیینی داروینی از دین ارائه دهد. پرسشی که مک‌گرث طرح می‌کند این است که تبیینی که او ارائه می‌دهد تبیینی برای منشأ اعتقاد به خداست و یا تبیینی برای منشأ دین‌داری است و یا هر دو مدنظر اوست؟ به‌نظر مک‌گرث، کسانی ممکن است شورمندانه به خدا معتقد باشند، اما از مناسک و رفتارهای دینی اجتناب ورزند، چنان‌که می‌توان اونجلیکال‌ها را نمونه‌ای در این زمینه شمرد؛ ازسوی دیگر، ممکن است که نگرش دینی‌ای وجود داشته باشد، اما اعتقادی به خدا در میان نباشد، چنان‌که در بودیسم چنین حقیقتی را مشاهده می‌کنیم. البته به‌نظر مک‌گرث، تأکید داوکینز در کتاب *توهم خدا* بر مناسک و تشریفات دینی ما را به این حقیقت رهنمون می‌کند که وی به گزارشی مضیق از دین بسنده می‌کند و از این‌رو، توفیق نمی‌یابد که جانب انصاف را رعایت و سطوح مختلفی از حقیقت معنایی دین را تحلیل کند، چراکه هر گزارش یا شرحی از دین باید سطحی از معرفت، تجربه، پیوستگی گروهی، و نتایج اخلاقی - انگیزشی را در بر داشته باشد (ibid.: 63). هم‌چنین، داوکینز با بهره‌گیری از تحقیقات دنیل دنت در کتاب *شکستن طلسم دیدگاهی صرفاً شناختی* درمورد دین اتخاذ می‌کند و به‌هم‌راه دنت، دین را منحصر به باور به خدا می‌داند، حال آن‌که مقوله باورمندی نه‌تنها وجه انحصاری دین، بلکه لزوماً اساسی‌ترین وجه دین نیز نیست. توصیف معتبر از دین آن است که دین شامل وجوه مختلفی چون باور، تجربه، شعائر مذهبی، و پی‌آمدهای انگیزشی و رفتاری است (McGrath 2007: 55; Dawkins 2006: 188; Dennett 2006: 82-83).

۶.۱.۱.۲ عدم تمایز میان گزاره‌های دین

همان‌طور که اشاره شد، نظریه «دین به‌مثابه محصول تصادفی» نگاهش به بُعد اعتقادی دین است و همان‌گونه که مک‌گرث تأکید می‌کند، این رویکرد داوکینز رویکردی ساده‌انگارانه به قلمرو بسیار پیچیده دین است. به‌نظر مک‌گرث، حتی اگر صرفاً بُعد اعتقادی و معرفتی دین مدنظر باشد، باید میان گزاره‌های معرفتی که درمورد دین بیان می‌شود تفاوت

نهاد. به عقیده او، میان این گزاره که «خدا خوب است» و این گزاره که «من گنه‌کارم» تفاوت وجود دارد. بین گزاره دوم که مفید معنایی احساسی است و از آن به «معرفت پرشور فردی» (hot cognition) تعبیر می‌شود با گزاره اول که صرفاً عبارتی گزاره‌ای (propositional statement) را بیان می‌کند، به لحاظ ویژگی‌ها و کارکردهای روان‌شناختی، تفاوت معناداری وجود دارد^۳ و این تمایز را روان‌شناسانی چون فیلیپ برنارد (Philip Barnard) و جان تیزدیل (John Teasdale) تأیید کرده‌اند. به نظر مک‌گرت، امروزه روان‌شناسان دین سعی کرده‌اند تمایز این دو سنخ معرفت را به رسمیت بشناسند و با شناسایی و تعیین کردن «معرفت‌های پرشور فردی» که جنبه شخصی دارد، زمینه پذیرش آن‌ها را فراهم آورند، اگرچه درستی آن‌ها تصدیق نشود. به عقیده مک‌گرت، افراد حاضرند گزاره‌های متناقض و خلاف واقع را در مورد برخی گزاره‌های اعتقادی دین بپذیرند، به دلیل این‌که این گونه معرفت‌ها در سطح شهودی اتفاق افتاده‌اند که نمی‌تواند به آسانی در قالب گزاره‌ها توصیف شود. این درحالی است که تأکید داوکینز در زمینه تبیین منشأ دین تنها بر گزاره‌های نوع اول است (McGrath 2007: 64-65).

۷.۱.۱.۲ عدم صلاحیت

یکی دیگر از اشکالاتی که مک‌گرت در مبحث منشأ دین به داوکینز مطرح می‌کند ورود او به حوزه غیر تخصصی‌اش است. برای مثال، داوکینز استدلال می‌کند که انسان‌ها به دین تمایل دارند، زیرا فرایند روان‌شناسانه‌ای که ما را برای دین مهیا می‌کند مزیتی انتخابی را در عرصه دیگر زندگی اعطا می‌کند. دین مزیت مستقیم انتخابی ندارد، بلکه از کج‌روی‌های ثانوی روانی است. به نظر مک‌گرت، این‌که «آیا ما به لحاظ روانی تمایل به دین داریم؟» سؤالی جدی و مهم است و پاسخ روان‌شناسانه روشنی می‌طلبد، اما داوکینز صلاحیت پاسخ‌گویی به آن را ندارد. نمونه دیگر تحلیلی است که داوکینز در آن از کارکرد مغز در زمینه منشأ دین بهره می‌جوید. از نظر او، مغز مجموعه‌ای از اندام‌ها و ماژول‌ها برای فعالیت‌های شناختی مختلف و دین محصول فرعی ناقص چندین ماژول در مغز است (Dawkins 2006: 179).

به عقیده مک‌گرت، این تبیین وی حاکی از خلط‌کردن مکانیسم مغز با ساختار روانی آن است و این نوع به هم ریختگی در استدلال به علت ورود داوکینز در زمینه غیر تخصصی‌اش است. از این جهت، دیدگاه داوکینز در کتاب *توهم خدا* بسیار متفاوت با دیدگاه او در کتاب

ژن خودخواه است. به نظر مک‌گرث، اشتباه داوکینز در زمینه فعالیت مغز این است که همه رفتارها و تجربه‌های انسان را به فعالیت‌های مغزی ارجاع می‌دهد و در جهت فرضیه مایکل پرسینگر (Michael Persinger) عصب‌شناس گام برمی‌دارد که می‌گوید تجربه‌های دینی وابسته به فعالیت مغزی بوده و از این رو دین نوعی آسیب است؛ اما به نظر مک‌گرث، خواننده آگاه باید توجه داشته باشد که از پژوهش پرسینگر به شدت انتقاد شده و این فرضیه مردود است (McGrath 2007: 65-66).

البته مک‌گرث توصیف روان‌شناسانه داوکینز از مسئله منشأ دین را مهم تلقی کرده و خاطرنشان می‌کند که این رویکرد می‌تواند به تبیین این کمک کند که چگونه ایده‌های دینی به وجود می‌آیند و تثبیت می‌شوند؛ با این حال، همان‌گونه که روان‌شناسانی چون فریزر وات (Fraser Watts) متذکر شده‌اند، در تبیین این مسئله باید مجموعه‌ای از عوامل را شناسایی کنیم. برخی دانشمندان به این عادت گرفتار شده‌اند که اگر مثلاً سؤال شود «علت A چیست؟» بگویند علت آن X یا Y است، اما در علوم انسانی علت‌های چندگانه نرم تلقی می‌شوند. مثلاً، پاسخ این سؤال که «عامل افسردگی فیزیکی یا اجتماعی است؟» این است که هر دو عامل محتمل است. بنابراین، در تجربه‌های دینی نیز خدا، فعالیت مغزی، و عوامل روانی همگی می‌توانند دخیل باشند (ibid.).

۲.۱.۲ نقد و ارزیابی

این ادعا درست است مک‌گرث نظریه «محصول فرعی بودن دین» را همان رویکرد ملحدان سستی می‌داند، با این تفاوت که داوکینز ادله آن‌ها را در شیوه‌ای جدید به کار برده است، چراکه فوئرباخ، مارکس، فروید، و هم‌چنین داوکینز اساساً دین را امری موهوم و غیرعقلانی دانسته و هر یک با رویکردهای متفاوت درصدد توجیه آن برآمده‌اند. اشکال دیگر مک‌گرث به داوکینز «فقدان دلیل متقن» است؛ داوکینز به جای ارائه دلیل متقن علمی که مدعی پیروی از آن است به گمانه‌زنی متوسل می‌شود. این اشکال کاملاً به او وارد است، چنان‌که اشکال «دوری بودن» نیز به استدلال او وارد است. «سوگیری شناختی» و «عدم وجود تمایز میان گزاره‌های دین» از اشکالات دیگر مک‌گرث است. در واقع، مک‌گرث این نکته را خاطرنشان می‌کند که داوکینز به دلیل سوگیری شناختی تنها به شواهدی توجه می‌کند که مناسب با اهداف الحادی‌اش است و از این رو، نمی‌تواند نگاهی جامع و کامل به تمامی ابعاد دین داشته باشد. یکی دیگر از اشکالات مک‌گرث به نظریه «محصول فرعی بودن دین» این بود

که داوکینز میان «اعتقاد به خدا یا دین» نتوانسته است تمایزی قائل شود که البته ناشی از عدم دقت داوکینز از سویی و متخصص نبودنش در حوزه دین‌پژوهی از سوی دیگر است. در عین حال، در مورد سایر اشکالات مک‌گرث ملاحظاتی وجود دارد که به صورت مستقل آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

۱.۲.۱.۲ ناسازواری

به نظر مک‌گرث، داوکینز با تصریح به این‌که براساس داروین‌یسم عام، جهان سراسر کور و بی‌هدف است هر چهارچوب نظری‌ای را که در آن برخی نتایج تکامل ارادی و برخی تصادفی باشند رد می‌کند. او از نظریه «دین به مثابه محصول تصادفی» سخن می‌گوید، حال آن‌که از نظر وی همه‌چیز باید تصادفی باشد. به نظر مک‌گرث، این سخن داوکینز حکایت از وجود نوعی ناسازواری و تناقض در استدلالش دارد. به نظر می‌رسد که وجود ناسازواری در بیان داوکینز محل تأمل است. مک‌گرث عبارت «دین به مثابه محصول تصادفی» را گزینه بر این قرار داده است که از نظر داوکینز، گویا تنها دین محصول تصادف است و سایر امور محصول تصادف نیست و این اشکال را به داوکینز وارد می‌کند که براساس داروین‌یسم عام همه‌چیز باید تصادفی باشد. احتمالاً این اشکال به داوکینز وارد نیست، چراکه داوکینز پس از آن‌که تکامل را قبول کرد و از آن نتیجه الحادی گرفت با این اشکال خداپاوران مواجه شد که پیدایش دین نمی‌تواند محصول تصادف، به معنای فقدان طرح و غایت‌مندی، باشد و از این رو، در صدد برآمد تا تبیینی داروینی از پیدایش دین ارائه دهد و دین را نیز محصول تصادف بداند. بنابر تبیین وی، همان‌طور که چشم اندامی تکامل یافته برای دیدن است، مغز هم مجموعه‌ای از ماژول‌ها یا اندام‌های تکامل یافته برای پردازش اطلاعات است. در مغز، ماژولی برای پرداختن به بستگان و رابطه خویشاوندی هست، ماژولی برای تبادلات دوجانبه، ماژولی برای هم‌دلی میان یک‌دیگر، و ... دین می‌تواند محصول کج‌روی چندین ماژول باشد؛ برای مثال، ماژول‌های تشکیل اتحاد و هم‌بستگی، ماژول‌های تبعیض قائل شدن به نفع اعضای گروه خودی و علیه بیگانگان، و سایر ماژول‌ها هر کدام معادل انسانی قوه جهت‌یابی شب‌پره‌اند که انتخاب طبیعی آن را به دلیل مفید بودن برگزیده است، اما در پاره‌ای اوقات این اندام‌های مغزی مستعد کج‌روی و خطا می‌شوند و مانند رفتار مرگ‌بار شب‌پره دین را پدید می‌آورند (Dawkins 2006: 179). باتوجه به تبیین وی، تمامی ماژول‌های مغزی که انتخاب طبیعی به دلیل مفید بودن آن‌ها را

برگزیده است محصول تصادف، به معنای فقدان طرح و غایت مندی، است، چنان‌که ماژولی هم که دچار خطا شده محصول تصادف است. تنها تفاوت میان این دو آن است که اولی به دلیل مفیدبودن موردانتخاب طبیعی قرار گرفته، اما دومی به دلیل مفیدنبودن موردانتخاب طبیعی قرار نگرفته است. نکته آخر در این مبحث آن است که مک گرث خود به جدی‌نبودن این اشکال اشاره می‌کند و لذا از این اشکال با تعبیر «تناقضی کوچک» (a little inconsistent) یاد می‌کند (McGrath 2007: 56).

۲.۲.۱.۲ عدم صلاحیت

چنان‌که اشاره شد، داوکینز استدلال می‌کند که انسان‌ها به دین تمایل دارند، زیرا فرایند روان‌شناسانه‌ای که ما را برای دین مهیا می‌کند مزیتی انتخابی در عرصه دیگری زندگی را اعطا می‌کند و دین مزیت مستقیم انتخابی ندارد، بلکه کج‌روی ثانوی روانی است؛ هم‌چنین، از نظر او، مغز مجموعه‌ای از اندام‌ها و ماژول‌ها برای فعالیت‌های شناختی مختلف است و دین محصول فرعی ناقص چندین ماژول در مغز است. به نظر مک گرث، داوکینز صلاحیت لازم را برای طرح چنین ادعاهایی ندارد، زیرا در این حوزه متخصص نیست. این اشکال چندان وارد نیست، چراکه داوکینز در این زمینه با ارجاع به سخنان برخی از رفتارشناسان و روان‌شناسان تکاملی سخن می‌گوید. برای مثال، وی در این زمینه از رفتارشناسی به‌نام رابرت هایند (Robert Hinde) و دو مردم‌شناس به‌نام‌های پاسکال بویر (Pascal Boyer) و اسکات آتران (Scott Atran) نقل می‌کند که به‌صورت جداگانه کلیت این ایده را مطرح کرده‌اند که دین محصول فرعی یک گرایش روان‌شناختی عادی است. هم‌چنین، داوکینز از پل بلوم (Paul Bloom)، روان‌شناس و متخصص علوم شناختی، نقل می‌کند که مدافع نظریه «محصول فرعی بودن دین» بوده است (Dawkins 2006: 177-179). اگر این اشکال مک گرث وارد باشد، خود وی نیز از این اشکال مصون نخواهد بود، زیرا وی در موارد متعددی به حوزه‌های غیرتخصصی وارد می‌شود؛ البته او نیز در این موارد به دانشمندانی در علوم دیگر ارجاع می‌دهد (بنگرید به McGrath 2007: 72).

۲.۲ نظریه مم

همان‌طور که گذشت، داوکینز برای تبیین منشأ دین میان ادیان ابتدایی و ادیان سازمان‌یافته فرق می‌نهد و برای ادیان ابتدایی از نظریه محصول فرعی بودن دین و برای ادیان سازمان‌یافته از نظریه مم‌تیک استفاده می‌کند.

به‌نظر داوکینز، برای فهم نظریهٔ مم، ابتدا باید نظریهٔ انتخاب طبیعی را بیش‌تر واکاوی کنیم. در عام‌ترین شکل، انتخاب طبیعی انتخاب میان همانندسازهای مختلف (alternative replicators) است. همانندساز قسمتی از اطلاعات گذشته است که نسخه‌ای دقیق از خود را بازتولید می‌کند. البته گاهی اوقات نسخه‌ای غیردقیق از خود تولید می‌کند که اصطلاحاً بدان جهش (mutation) می‌گویند. به‌نظر داوکینز، نکتهٔ داروینی این بازتولید آن است که تعداد بازتولیدهای دقیق از غیردقیق فزونی می‌یابد و انتخاب طبیعی صورت می‌گیرد. به‌نظر او، ژن‌ها نمونهٔ ساده و ابتدایی همانندسازها و رشته‌ای از دی‌ان‌ای (DNA) گذشته‌اند که به‌صورت دقیق همانند خویش را بازتولید می‌کنند (Dawkins 2006: 191). داوکینز در کتاب ژن خودخواه واحد انتخاب طبیعی را نه افراد گونه و نه جمعیت درون گونه می‌داند، بلکه از نظر وی ژن‌ها واحد بنیادی انتخاب طبیعی‌اند. ژن‌ها و جهش‌های ژنتیکی‌اند که تکامل را به‌پیش می‌برند (Dawkins 1976: 33-35).

از نگاه وی، در جهان ژنی (world of gene) گاهی در همانندسازی نقصی اتفاق می‌افتد. در این حالت حوضچهٔ ژنی (gene pool) شامل گونه‌هایی از ژن‌های رقیب است که اصطلاحاً بدان «الل» می‌گویند. حال، سؤال این است که رقابت بر سر چه و چگونه است؟ پاسخ داوکینز این است که رقابت در این جا بر سر شکاف کروموزومی یا جایگاهی است که متعلق به آن دسته از الل‌هاست و رقابت به‌صورت نیابتی و جانشینی است و نه مستقیم. جانشین‌ها نیز در این جا ویژگی‌های فنوتیپی مانند رنگ پوست یا طول پا هستند. به‌عبارت دیگر، تأثیر و ظهور ژن‌ها در آناتومی، فیزیولوژی، بیوشیمی، و رفتار بروز پیدا می‌کند و سرنوشت یک ژن با سرنوشت بدن‌هایی که این ژن‌ها در آن‌ها قرار می‌گیرند گره می‌خورد. عملکرد جانشین‌های فنوتیپی میزان فراوانی ژن‌ها را در حوضچهٔ ژنی تعیین می‌کند. از نظر وی، پرسش اصلی این است که آیا می‌توان همانند ژن از واحدی فرهنگی به‌نام «مم» سخن گفت که در حوزهٔ فرهنگ قابلیت همانندسازی داشته باشد و برای تبیین منشأ دین بتوان از آن استفاده کرد؟ پاسخ داوکینز به این سؤال مثبت است و از آن به «نظریهٔ مم» تعبیر می‌کند (Dawkins 2006: 192). او این نکته را متذکر می‌شود که همانندساز جدید هنوز در سوپ آغازینش است و با چنان سرعتی پیش می‌رود که ژن را پشت‌سر گذاشته است. مم (meme) نشان‌دهندهٔ ایدهٔ واحد انتقال فرهنگی است و در تلفظ شبیه ژن است. از نظر وی، آهنگ‌ها، اندیشه‌ها، مدهای لباس، و ... برخی از مثال‌های مم هستند (Dawkins 1976: 192). به‌زعم او، به‌طور محافظه‌کارانه می‌توان گفت که انتقال فرهنگ با انتقال ژنتیک قابل‌قیاس است

(ibid.: 189). داوکینز اذعان می‌کند که مم‌ها شبیه ژن‌ها نیستند، چراکه در مورد مم‌ها هیچ معادلی برای کروموزوم یا الل وجود ندارد. سخن گفتن از «حوضچه ممی» که بر اثر هم‌کنشی میان آن‌ها رقابت صورت می‌گیرد و فراوانی آن‌ها متغیر می‌شود مهم‌ل نیست (Dawkins 2006: 192).

به عقیده وی، درک تأثیر مجموعه ممی (memeplexes) برای فهم عملکرد مم‌های دین اهمیت اساسی دارد، چراکه برای مثال تثلیث، تجسد، و آیین عشای ربانی یک مجموعه ممی را در مسیحیت تشکیل می‌دهند که ماندگار شده است، چنان‌که در دین اسلام و آیین بودا نیز چنین مجموعه‌های ممی‌ای وجود دارد و تکثر ادیان و عقاید تفصیلی آن‌ها ریشه در همین مطلب دارد. بنابراین، ایده‌های هیچ دینی بهتر از ایده‌های ادیان دیگر نیست، چنان‌که ژن‌های گوشت‌خوارانه بهتر از ژن‌های گیاه‌خوارانه نیستند و این قبیل مم‌های دینی لزوماً هیچ استعداد مطلق برای بقا ندارند و تنها مزیتشان این است که در حضور مم‌های دیگر دوام می‌آورند. از نظر داوکینز، مسیحیت کاتولیک و اسلام لزوماً به وسیله افراد خاصی طراحی نشده‌اند، بلکه جداگانه نتیجه مجموعه‌هایی از مم‌ها هستند که در حضور مم‌های دیگر شکوفا شده، و در عین حال توسط کشیش‌ها، اسقف‌ها، و رهبران دینی سازمان یافته‌اند. بنابراین، می‌توان گفت که جزئیات هر دین عمدتاً به‌طور ناخودآگاه تکامل یافته است. از نگاه داوکینز، حتی اگر دین‌ها در خدمت استثمارگری و حاکمیت قدرت‌مندان درآمده باشند، این احتمال قوی کماکان پابرجاست که جزئیات هر دین به‌طور ناخودآگاه تکامل یافته‌اند و نه از طریق انتخاب طبیعی ژنتیکی. نقش انتخاب طبیعی ژنتیکی در این داستان فراهم کردن مغز و تمایلات آن به‌عنوان پس‌زمینه انتخاب مم‌تیک است و با توجه به این پس‌زمینه، نوعی انتخاب طبیعی مم‌تیک می‌تواند برای تبیین جزئیات تکامل هر دین خاص قابل‌پذیرش باشد. البته در مراحل اولیه تکامل دین و قبل از آن‌که دین سازمان یافته شود، مم‌های ساده، مثلاً مم‌نامیرایی، به‌واسطه جذابیت فراگیرشان برای روان انسان ماندگار شده‌اند. به عقیده داوکینز، در این جا نظریه مم‌تیک دین و نظریه محصول فرعی بودن دین با یک‌دیگر هم‌پوشانی دارند. در مراحل بعدی و زمانی که ادیان سازمان یافته و متمایز از یک‌دیگر می‌شوند «نظریه مجموعه ممی» می‌تواند تبیین مناسبی باشد. البته داوکینز به‌صورت یک احتمال بیان می‌کند که در مراحل متأخرتر می‌توان نقش عمدی و تاحدودی طراحی هوشمندانه کشیشان و رهبران دینی را در نظر گرفت، چنان‌که در مورد مکاتب و مدهای هنری می‌توان چنین سخنی را مطرح کرد (ibid.: 200-201).

۱.۲.۲ پاسخ مک گرث

عمده اشکالات مک گرث بر منشأ ممتیکی دین از این قرار است:

الف) به عقیده مک گرث، مفهوم «مم» اساساً مفهومی زیست‌شناختی است که از «داروینیسیم عام» که عقیده مرکزی داوکینز بوده سربرآورده و همین عامل باعث شده است که وی به سایر تحلیل‌های ارائه‌شده از دین، مانند تحلیل‌های فرهنگی و غیره، توجه نکند. سؤالی که مک گرث مطرح می‌کند این است که اساساً چرا حوزه زیستی باید حوزه فرهنگ را تبیین کند؟ او در این زمینه سخن پروفیسور موریس بلوک (Maurice Bloch)، انسان‌شناس انگلیسی و استاد علوم اقتصادی لندن، را نقل می‌کند و از انتقاد شدید انسان‌شناسان به انگاره عام مم خبر می‌دهد. به عقیده بلوک، انگاره مم پاسخی زیست‌شناختی به مسئله‌ای انسان‌شناختی است که به سادگی موفقیت‌های بزرگ در حوزه تحقیقات انسان‌شناسانه در تبیین گسترش فرهنگی، بدون نیاز به «انگاره اثبات نشده مم»، را نادیده می‌گیرد (McGrath 2007: 72). از این رو، به نظر مک گرث مهم‌ترین نقد وارد بر مفهوم مم این است که مطالعه فرهنگ بدون فرض چنین مفهومی به خوبی پیش می‌رود، به گونه‌ای که می‌توان آن را زائد دانست (McGrath 2004: 133-134).

ب) به نظر مک گرث، اندیشه مم نه تنها میان انسان‌شناسان، بلکه میان زیست‌شناسان نیز مخالفان جدی دارد. چنان‌که به نظر سیمون کانوی موریس (Simon Conway Morris)، زیست‌دیرینه‌شناس کمبریج، فرضیه مم مبتذل، ناامیدکننده، و مضحک است و جایگاهی در تفکر علمی ندارد (McGrath 2007: 324; Conway 2003: 324).

ج) داوکینز در کتاب توهم خدا به گونه‌ای از انگاره مم در تبیین منشأ دین سخن می‌راند که گویی فرضیه‌ای مسلم و مقبول میان جامعه علمی است؛ او حتی از عبارت جدید «مجموعه ممی» سخن می‌گوید، اما سخنی از این حقیقت تلخ نمی‌گوید که جریان غالب در جامعه علمی انگاره مم را دیدگاهی درحاشیه قرار گرفته و منزوی تلقی می‌کند. مسئله اساسی این است که چرا داوکینز استدلال‌های مطرح در نقد انگاره مم در جامعه علمی را نقد و بررسی علمی نکرده است. بدیهی است قبل از آن‌که از منشأ ممی دین سخنی بگوییم باید دلایلی علمی برای آن ارائه کنیم، اما در مورد انگاره مم با فقدان علم و روش علمی مواجهیم. مک گرث در همین زمینه عبارتی را از داوکینز در توهم خدا نقل می‌کند: «مم‌ها گاهی اوقات می‌توانند ثبات بسیاری نشان دهند» (Dawkins 2006: 196).

مک‌گرث، با تأکید بر این که سخن داوکینز بیش تر به بیانیه‌ای اعتقادی شباهت دارد تا گزاره‌ای علمی، خاطر نشان می‌کند که وی به شیوه‌ای کینه‌توزانه مسیحیت را متهم به صدور بیانیه‌های اعتقادی غیر علمی می‌کند، حال آن‌که باتوجه به عبارت فوق، این اتهام به خودش نیز وارد است. از نگاه مک‌گرث، تبیین ممی منشأ دین (که داوکینز مطرح کرده است) مبتنی بر پذیرش وجودی موهوم و مشاهده‌ناپذیر است که می‌توان به‌طور کامل از آن صرف‌نظر کرد، چراکه مغایر با مفهوم پذیرفته‌شده از مشاهده نزد جامعه علمی است. به نظر مک‌گرث، شواهد علمی بر وجود مم بسیار ضعیف‌تر از دلایل تاریخی بر وجود مسیح (ع) است (McGrath 2007: 72-74). به عقیده مک‌گرث، اگر یک «مم خدا» وجود دارد که انسان‌ها را مستعد می‌کند که به خدا معتقد شوند، چرا یک «مم بی‌خدایی» نداشته باشیم که انسان‌ها را به الحاد سوق دهد؟ (McGrath 2011 a: 13)

د) نکته دیگری که به نظر مک‌گرث نیاز به تأمل دارد این است که داوکینز انسان‌ها را به‌عنوان موجوداتی ذاتاً منفعل در پذیرش مم به‌تصویر می‌کشد. سؤال این است که آیا این تصویر از انسان صحیح است؟ این سؤال را مری میدگلی (Mary Midgley)، فیلسوف و منتقد فرضیه مم، مطرح کرده است. به نظر میدگلی، هرچند انسان‌ها می‌توانند حامل منفعل ویروس‌های زیستی باشند، اما نمی‌توانند گیرنده منفعل ایده‌ها و باورها باشند. مک‌گرث در تأیید سخن میدگلی بر این نکته تأکید می‌کند که از زمان ویلیام جیمز (William James) روان‌شناسان بر این باورند که انسان‌ها به‌گونه‌ای فعالانه اطلاعاتی را که دریافت می‌کنند در پرتو دانش‌ها و ارزش‌هایشان تفسیر می‌کنند و براساس آن تصمیم می‌گیرند که کدام‌یک از آن‌ها را قبول، رد، و یا اصلاح کنند. به عبارت دیگر، افراد و گروه‌ها فعالانه در انتشار فرهنگ مداخله کرده و نقش ایفا می‌کنند. به نظر مک‌گرث، این فرض که مم‌ها همانند ویروس‌های مسری تکثیر می‌شوند و انسان‌ها نیز منفعلانه آن را دریافت می‌کنند عمیقاً سؤال‌برانگیز و به‌لحاظ روان‌شناختی ساده‌انگارانه است (McGrath 2011 b: 257)

ه) اشکال دیگری که مک‌گرث بر انگاره مم وارد می‌داند فرایند همانندسازی است که داوکینز مدعی شباهت ژن‌ها و مم‌ها در این فرایند است، حال آن‌که این شباهت به‌لحاظ آزمون‌پذیری قابل‌اعتماد نیست. فرایند انتقال فرهنگ معمولاً ناقص صورت می‌پذیرد و از این رو، برخلاف سیستم‌های ژنتیکی، همانندسازی دقیق به‌ندرت اتفاق می‌افتد (ibid.: 258)

و) به نظر مک‌گرث، شباهت بنیادین میان ژن و مم عمیقاً سؤال‌برانگیز است و این نکته‌ای است که سه نظریه‌پرداز در حوزه فرهنگ یعنی دن اسپربر (Dan Sperber)، پاسکال

بویور، و اسکات آتران (Scott Atran) بر آن تأکید کرده‌اند. به عقیده این سه نظریه‌پرداز، نمی‌توان جریان انتقال اطلاعات فرهنگی را مشابه اطلاعات ژنتیکی دانست. برای مثال، اطلاعات ژنتیکی به‌طور مشخص و منحصر به فرد از پدر و مادر به فرزندان منتقل می‌شود، اما اطلاعات فرهنگی به‌طور عام اغلب میان افراد و گروه‌ها رد و بدل می‌شود. ایده‌های کودک از منابع مختلف و از طریق مواجهه‌های متعدد ساخته می‌شود که بسیار فراتر از هرگونه ارتباط اطلاعاتی خاص و منحصر به فرد با والدین زیستی‌اش است. این گونه ایده‌ها نمی‌تواند به‌مثابه «نسخه‌برداری» از ایده‌های والدینی، چنان‌که در نسخه‌برداری ژنتیکی مشاهده می‌کنیم، تلقی شود (ibid.: 259).

ز) به نظر مک‌گرث، یکی دیگر از موارد اختلاف میان زن و مم مسئله «جایگاه رقابت» میان آن‌هاست که در این جا نیز مم‌ها نمی‌توانند مانند زن‌ها باشند. زن‌ها با ال‌های دیگر بر سر جایگاه یک کروموزوم رقابت می‌کنند که در نتیجه آن، ویژگی‌های فنوتایپی (ظاهری) یک ارگانیسم متفاوت می‌شود، و از این رو، هم جایگاه و هم مکانیسم رقابت زن نسبتاً قابل فهم است. سؤال این است که آیا در مورد مم‌های مشابه نیز که به فرض با زن‌ها هم‌ارزند می‌توان چنین گفت؟ این سؤالی است که حتی سوزان بلک‌مور (Blackmore 1999: 61)، از نظریه پردازان معروف مم، نیز مطرح کرده است.

در نهایت، می‌توان گفت که از نظر مک‌گرث، نه مفهوم مم و نه تأثیر آن در باورهای دینی به لحاظ علمی قابل اثبات نیست (McGrath 2011 b: 262).

۲.۲.۲ نقد و ارزیابی

یکی از اشکالات مک‌گرث به نظریه «منشأ مم‌تیک دین» این بود که داوکینز در نظریه خویش از روش علمی (که مدعی پیروی از آن بوده) فاصله گرفته است؛ بدیهی است قبل از آن‌که از منشأ مم‌ دین سخنی بگوییم، باید دلایلی علمی برای آن ارائه کنیم، اما در مورد انگاره مم با فقدان علم و روش علمی مواجهیم. به نظر می‌رسد که سخن مک‌گرث در این زمینه کاملاً صحیح است؛ داوکینز از روش علمی فاصل می‌گیرد و همان‌طور که مک‌گرث تأکید می‌کند، شواهد علمی بر وجود مم بسیار ضعیف است.

از سوی دیگر، مک‌گرث این سؤال را مطرح کرد که اساساً چرا حوزه زیستی باید حوزه فرهنگ را تبیین کند. مک‌گرث در این زمینه با استشهاد به سخنان برخی زیست‌جامعه‌شناسان و روان‌شناسان تکاملی بر این نکته تأکید می‌کند که فرایند تکامل

فرهنگ (و بالتبع، تکامل دین به‌عنوان مقوله مهم فرهنگی) باید مستقل از تکامل زیستی، که شکلی از انتخاب طبیعی در آن اعمال می‌شود، نگریسته شود. براساس این رویکرد، بین تکامل زیستی و تکامل فرهنگی شباهت‌هایی وجود دارد؛ از این رو، در ویژگی‌های فرهنگی تغییر، رقابت، و اصلاح انباشتی مطرح است، اما در عین حال وجود این شباهت‌ها به معنای اتحاد میان این دو نیست. به نظر مک‌گرت، سیستم‌های زیستی و اجتماعی باید به‌مثابه سیستم‌های پیچیده‌ای نگریسته شود که با وجود اشتراک در برخی خواص و جزئیات، از جهات مهمی با هم متفاوت‌اند (ibid.: 250-251). توجه مک‌گرت به این نکته که سیستم‌های زیستی و اجتماعی باید به‌مثابه سیستم‌های پیچیده نگریسته شود در مقابل نگاه تقلیل‌گرایانه داوکینز قرار می‌گیرد که معتقد است فرهنگ باید به سطح ژنی فروکاسته شود.

نقد دیگر مک‌گرت به نظریه «منشأ ممیکی دین» تأکید بر عنصر «هماندسازی» به‌عنوان وجه شباهت م‌ها به ژن‌هاست. از نظر مک‌گرت، فرایند همانندسازی در ژن‌ها با م‌ها متفاوت است. در ارزیابی نقد مک‌گرت به مشابهت فرایند همانندسازی میان م‌ و ژن باید متذکر شد که اگرچه توجه مک‌گرت به این نکته به‌جا و سودمند است، اما داوکینز، خود، به این مغایرت واقف است و تصریح می‌کند که م‌ها شبیه ژن‌ها نیستند، چراکه در مورد م‌ها هیچ معادلی برای کروموزوم یا الل وجود ندارد (Dawkins 2006: 192).

یکی از نکاتی که شایسته بود مک‌گرت بر آن تأکید کند مسئله عدم تمایز میان «منشأ دین» و «منشأ دین‌داری» است. بسیاری از مردم‌شناسان و روان‌شناسان که به تحلیل خاستگاه دین پرداخته‌اند از این نکته غفلت ورزیده و با کندوکاو درباره دل‌بستگی گروهی از مردم به دین حکمی کلی درباره علت پیدایش آن صادر کرده‌اند، چنان‌که در آرای فوئرباخ، مارکس، فروید، و همچنین داوکینز چنین خلط مبحثی دیده می‌شود؛ حال آن‌که برای مثال میل و نیاز انسان به غذا و محل سکونت غذا و مسکن را پدید نیآورده است، بلکه این میل زمینه و انگیزه تکاپو و تلاش انسان برای تهیه خوراک و ایجاد سکونت‌گاه بوده است؛ بنابراین، حساب زمینه و نیاز باید از مبدع و موجد جدا شود. علاوه بر خلط مزبور، هنگام سخن گفتن از منشأ دین‌داری از نظریه «فطری بودن دین‌داری» غفلت می‌شود (شجاعی زند ۱۳۸۳: ۱۱۱).

نکته دیگری که در این زمینه شایان توجه است نظریه «منشأ الهی دین» است. با توجه به این‌که داوکینز نتوانست، با استفاده از تکامل، وجود خدا را انکار یا دست‌کم نامحتمل کند و هم‌چنین تبیین تکاملی وی از منشأ دین با اشکالات مگ‌گرت بی‌اعتبار شد، می‌توان نظریه

«منشأ الهی دین» را نظریه‌ای قابل دفاع در این زمینه دانست. می‌توان این نظریه را به این صورت تقریر کرد: از آن‌جاکه خداوند واجد اوصافی چون حکمت و رحمت است، دغدغه هدایت و به‌کمال‌رسانیدن موجودات و مخلوقات خویش را دارد و این غرض از طریق انزال وحی به انبیای الهی و در قالب «دین» صورت پذیرفته است، چراکه در غیر این صورت، به دلیل نابسندگی عقل و خرد انسان، هدایت انجام نمی‌شد و این امر مستلزم نقض غرض الهی و خلاف حکمت خداوند است (حلی ۱۴۳۰ ق ۱۵۱-۱۵۴).^۴

در عین حال، توجه به این نکته لازم است که اگرچه نظریه «منشأ الهی دین» مستلزم تأمل و اتخاذ مواضعی است که منطقاً باید خارج از ساحت علم صورت گیرد، با این حال مانع از آن نیست که این دیدگاه به‌بهبانۀ آزمون‌ناپذیری از دایرة تأملات و نظریه‌پردازی جامعه‌شناسان به‌کلی بیرون بماند (شجاعی زند ۱۳۸۳: ۱۲۱).

۳. نتیجه‌گیری

از نظر داوکینز، تکامل قابلیت تبیین همه‌چیز را دارد. بنابراین، از نظر وی دین و کارکردهایش باید تبیین تکاملی داشته باشد. بر همین اساس، داوکینز برای تبیین منشأ دین از نظریه «محصول فرعی بودن دین» و هم‌چنین نظریه «منشأ ممیتیکی دین» استفاده می‌کند. وی نظریه «محصول فرعی بودن دین» را برای تبیین ادیان ابتدایی و نظریه «منشأ ممیتیکی دین» را برای ادیان تفصیل‌یافته به‌کار می‌گیرد. به عقیده مگ‌گرث، نظریه «دین به‌مثابه محصولی تصادفی» اشکالاتی دارد. فقدان دلیل، دوری بودن استدلال، سوگیری شناختی، و عدم تمایز میان گزاره‌های دین از جمله این اشکالات است. هم‌چنین، از نظر مگ‌گرث، تبیین منشأ ممی دین، مبتنی بر پذیرش امر موهوم و غیرقابل مشاهده‌ای به‌نام «مم» است که می‌توان به‌طور کامل از آن صرف‌نظر کرد، چراکه مغایر با مفهومی از مشاهده است که جامعه علمی آن را پذیرفته است. نقد دیگر مگ‌گرث به نظریه «منشأ ممیتیکی دین» تأکید بر عنصر «همانند سازی» به‌عنوان وجه شباهت مم‌ها به ژن‌هاست که داوکینز بدان توجه کرده است. از نظر مگ‌گرث، فرایند همانندسازی در ژن‌ها دست‌کم در سه جهت با مم‌ها متفاوت است. اول آن‌که، بر خلاف سیستم‌های ژنتیکی، انتقال فرهنگ معمولاً ناقص صورت می‌گیرد؛ دوم، اطلاعات ژنتیکی به‌طور مشخص و منحصر به فرد از پدر و مادر به فرزندان منتقل می‌شد، اما اطلاعات فرهنگی به‌طور عام بیش‌تر میان افراد و گروه‌ها رد و بدل می‌شود؛ سوم، در «جایگاه رقابت» نیز مم‌ها نمی‌توانند مانند ژن‌ها باشند.

در ارزیابی نقد مگ‌گرث باید به مشابهت فرایند همانندسازی میان مم و ژن متذکر شد که اگرچه توجه مگ‌گرث به سه تفاوت مهم فرایند همانندسازی میان ژن و مم توجهی به جا و سودمند است، اما نکته این جاست که داوکینز، خود، به این مغایرت واقف بوده و تصریح می‌کند که مم‌ها شبیه ژن‌ها نیستند، چراکه در مورد مم‌ها هیچ معادلی برای کروموزوم یا ال و وجود ندارد. هم‌چنین، شایسته بود که مگ‌گرث به نظریه «منشأ الهی دین» به مثابه نظریه‌ای قابل توجه در مورد منشأ دین اشاره کند. براساس این نظریه، پیدایش دین را می‌توان در اراده خداوند برای هدایت آدمیان، که در قالب انزال وحی بر پیامبران تجلی می‌یابد، ریشه‌یابی کرد. در عین حال، با وجود نقدهایی که در مواجهه مگ‌گرث با نظریه «محصول فرعی بودن دین» و نظریه «منشأ مم‌تیکی دین» خاطر نشان کردیم، اشکالات مگ‌گرث به داوکینز در این زمینه را می‌توان مفید و اثربخش دانست.

پی‌نوشت‌ها

۱. از جمله مقالاتی که صرفاً به نقد آرای داوکینز در زمینه تبیین منشأ دین پرداخته‌اند می‌توان به مقاله «بررسی تبیین تکاملی الحاد مدرن از دین» (رحیمی کفرانی ۱۳۹۹) اشاره کرد. در عین حال، آثاری نیز به بررسی تطبیقی داوکینز و مگ‌گرث پرداخته‌اند که عبارت‌اند از: مقاله «توهم خدا یا توهم داوکینز» (طباطبایی ۱۳۹۳) و مقاله «بررسی انتقادات مگ‌گرث به دیدگاه علم‌گرایانه تکاملی) و الحادی داوکینز» (آیت‌اللهی ۱۳۸۷). در دو اثر اخیر در مورد مسئله «منشأ پیدایش دین» بحث نشده است.
۲. از نگاه مگ‌گرث، دور را می‌توان این‌گونه تقریر کرد: فرض عدم وجود خدا متوقف بر این تبیین است و این تبیین متوقف بر فرض عدم وجود خداست.
۳. مقصود از معنای احساسی (felt meaning) در گزاره «من گنه‌کارم» آن است که من احساس می‌کنم که گنه‌کارم و شاید واقعاً چنین نباشد؛ اما در گزاره «خدا خوب است» از واقعیتی خبر داده می‌شود.
۴. این تقریر در میان اندیشمندان اسلامی البته با رویکردهای متفاوت (کلامی یا فلسفی) مورد توجه واقع شده است. در این زمینه، بنگرید به ابن‌سینا، ۱۳۸۰ ق: ۴۴۱؛ صدرالدین شیرازی ۱۳۴۶ ق: ۳۵۹-۳۶۰؛ طباطبایی ۱۳۹۳ ق: ج ۲، ۱۱۱؛ مصباح یزدی ۱۳۸۴: ۹-۲۰.

کتاب‌نامه

- آیت‌اللهی، حمیدرضا و فاطمه احمدی (۱۳۸۷)، «بررسی انتقادات مگ‌گرت به دیدگاه عمل‌گرایانه (تکاملی) و الحادی داوکینز»، فصل‌نامه علمی - پژوهشی فلسفه دین، ش ۱.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۰ ق)، الشفاء، القاهرة: الهيئة العامة لشئون المطابع الميرية.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۳۰ ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مجلد الثالثه، قم: مؤسسه الامام الصادق (ع).
- کفرانی، رحیمی و یوسف دانشور (۱۳۹۹)، «بررسی تبیین تکاملی الحاد مدرن از دین»، دوفصل‌نامه علمی - پژوهشی معرفت کلامی، س ۱۱، ش ۱.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۳)، «منشأ دین و ریشه دین‌داری: تنقیح بحث و طرح یک ایده»، دوفصل‌نامه علمی - پژوهشی علوم اجتماعی (دانشگاه فردوسی مشهد)، س ۱، ش ۲.
- صدرالدین الشیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۴۶ ق)، الشواهد الربوبية فی المناهج السلوكية، مشهد: دانشگاه مشهد.
- طباطبایی، سیدفخرالدین و یوسف دانشور نیلو (۱۳۹۳)، «توهم خدا یا توهم داوکینز»، فصل‌نامه علمی - پژوهشی معرفت فلسفی، س ۱۲، ش ۲.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۳ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، مجلد الثانية، قم: اسماعیلیان.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۴)، معارف قرآن کریم؛ راه و رانما شناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.

Blackmore, Susan (1999), *The Meme Machine*, London: Oxford University Press.

Dawkins, Richard (1995), *River out of Eden: A Darwinian View of Life*, New York: Basic Books.

Dawkins, Richard (2006), *The God Delusion*, Boston: Houghton Mifflin.

Dawkins, Richard (1976), *The Selfish Gene*, Oxford: Oxford University Press.

Dennett, Daniel (2006), *Breaking the Spell*, New York: Viking.

Freud, Sigmund (2004), *Totem and Taboo*, London and New York: Routledge.

Harvey, Van A. (1995), *Feuerbach and the Interpretation of Religion*, Cambridge: Cambridge University Press.

McGrath, Alister E. (2011 B), *Darwinism and the Divine: Evolutionary Thought and Natural Theology*, UK: Blackwell.

McGrath, Alister E. (2004), *Dawkins' God: Genes, Memes, and the Meaning of Life*, U.K: Blackwell.

- McGrath, Alister E. (2011 A), *Why God Won't Go Away: Engaging with the New Atheism*, London: Spck.
- McGrath, Alister E. and Joanna Collicutt McGrath (2007), *The Dawkins Delusion?: Atheist Fundamentalism and the Denial of the Divine*, USA: Inter Varsity Press.
- Pals, Daniel L. (1996), *Seven Theories of Religion*, New York and Oxford: Oxford University Press.